

خلافت در قرآن

آیت‌الله شیخ مرتضی حائری (ره)
به کوشش: حسین رضوانی

و زمین را می‌دانم و می‌دانم آن چه را که شما از خاطرات درونی خود ظاهر می‌کنید و آن چه در خاطرتان خطور می‌کند و تظاهر به آن می‌کنید.

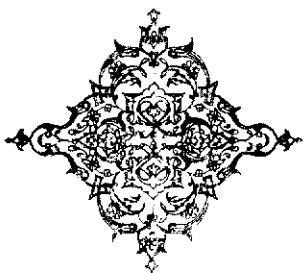
این مطلبی که حق متعال در این آیات شریفه اشاره به آن فرموده است، یکی از اسرار مکنونه الهی است که روزنه به روی بشر، به سوی آن باز نموده و اجمالی از یک جهان عنایت، به انتها ذکر فرموده است. در این قسمت پایه اساسی خلقت بشری را یادآور شده است و از این جهت دقت در آن به مقدار استعداد ناقابل هر کسی از افراد بشر ممکن است بسیار مفید باشد.

همان طوری که حق متعال قبل از خلقت و تولد هر فردی از افراد انسان غذای مناسب آن را در بهترین ظرف‌ها که سینه مادر است آماده می‌کند و به وسیله محبت غیر قابل وصفی که در نهاد ما قرار می‌دهد، مادر بچه خود را در زانوی خود در آغوش خود می‌خواباند و با کمال مهربانی در بهترین جایگاه و نرم‌ترین بسترها که آغوش خود است، سینه در دهان طفل می‌گذارد.

همین طور عنایت حق متعال ایجاب نموده که قبل از خلقت تمام افراد بشر، غذای معنوی آن به توسط خلیفه‌الله آماده گردد و اساس این نوع از تغذیه که علم به حقایق اشیاء است، به حسب ظاهر آیات مذکوره، متحقق و ثابت گردد و عجیب این است که پرچمدار این دانش خیره‌کننده و دریادار این دریای بی‌پایان، یک فرد از همین نوع انسان است که وجود آن ملازم با فساد و خونریزی می‌باشد و اراده حق متعال تعلق گرفته است که معلم ملائکه در علمی که شاید به خاطرشان خطور نمی‌کرد فردی از افراد نوع مفسد و قاتل باشد و در حقیقت فردی از افراد این نوع ملازم با فساد، معلم و رهبر فرشتگان باشد که هیچ‌گونه فساد در آنان راه ندارد و این خود از عجایب قدرت حق است که معلم و رهبر زمره پاکان که خود را شایسته

قال الله تبارک و تعالی:
و اذقال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقصد لک قال انی اعلم ما لا تعلمون. و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبتونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین. قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم. قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض و اعلم ما تبذون و ما کنتم تکتمون. (بقره/۲-۳۰-۳۳)

خلاصه مفاد ظاهری آیه شریفه این است که حق متعال می‌فرماید: بیاد بیاور یا متوجه باش به آن هنگامی که صاحب و پروردگار تو به ملائکه فرمود که من در زمین قراردهنده و گمارنده یک نفر جانشین خواهم بود. فرشتگان عرض کردند آیا در زمین کسی را می‌گماری که فساد و خونریزی نماید یا آن که ما به وسیله حمد و ستایش تو را تسبیح می‌کنیم و جداگانه نیز تو را تقدیس می‌نماییم یا آن که به وسیله ثنای لسانی مقام تو را تنزیه می‌کنیم و عملاً خود را از آلودگی‌ها به جهت اطاعت تو پاک و منزه می‌سازیم. حق متعال فرمود من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید و به آدم همه نام و نشانی‌ها را تعلیم فرمود. پس از آن حقایق آن اشیاء را که بیش‌تر از ذوی‌العقول یا اکثر از آن قبیلند و عده زیادی ذوی‌العقول در آنها می‌باشد، به ملائکه به نحو اجمال عرضه فرمود و فرمود اگر راست می‌گویید نام‌های آنان را بگویید. فرشتگان در مقام اظهار عجز و خشوع برآمدند و گفتند تو منزهی از هر عیب و نقص و ما دانشی جز آن چه تو تعلیم فرموده‌ای نداریم. مسلماً تویی، تو بسیار دانایی و حکیم. حق متعال به آدم امر فرمود که به ملائکه از نام و نشانی‌های این حقایق خبر ده. وقتی که آدم از نام و نشانی‌ها خبر داد، حق متعال به ملائکه فرمود من به شما نگفتم که من باطن آسمان‌ها



تحمید و تقدیس می‌دانستند، فردی از افراد نوع انسان باشد و به نظر ملائکه ملازم با فساد و خون‌ریزی می‌باشد. ظاهر آن است که ملائکه حتی بعد از تعلیم آدم (علیه‌السلام) فقط شمه‌ای از علم اسماء را یاد گرفتند و مانند آدم، عالم به کنه حقایق نشدند و این دیگر اعجب است، چون اگر وجه امتیاز آدم تعلم اسماء و احاطه به اسماء باشد، ملائکه هم که بعد از تعلیم آدم یاد گرفتند دیگر ملائکه امتیاز آدم را دارند بدون این که مفسده خلقت آن را داشته باشند، لذا ارجح این بود که حق متعال اولاً تعلیم اسماء را به ملائکه فرماید و ثانیاً پس از تعلیم آدم دیگر وجود او که مستلزم خلقت عده دیگری از نوع او است و او موجب فساد و اختلاف و خون‌ریزی است مصلحت نیست. و این نکته، دلیل است که ملائکه حتی بعد از تعلیم آدم حس کردند که این سنخ علم از دایره قدرت وجودی آنان بیرون است.

این خلاصه‌ای از ترجمه آیات شریفه و اجمالی از داستان خلقت بشری که سنگ اول آن خلیفه‌الله می‌باشد.

تا قیامت آزمایش دایم است

در آیات شریفه مذکوره، نکاتی از قرار آن چه ذیلاً مذکور می‌شود به نظر می‌رسد:

نکته اول: این که حق متعال اراده سنیه خود را به فرشتگان خبر داد، شاید به این جهت باشد که آنان را آماده نماید که در مقصدی که حق متعال دارد با موجودات بشری مساعدت نمایند و امر خلیفه‌الله را که برای تکمیل نفوس مستعده و آماده است، اطاعت کنند و شاید سجده‌ای که بعداً ملائکه مامور انجام آن شدند، یک سجده خشک و خالی و ابتدایی نباشد، بلکه رمز اطاعت دایمی از مقام خلیفه‌اللهی باشد، چه آدم و چه خاتم و چه خاتم اوصیاء، حضرت بقیه‌الله و برای این مقصد چنین به نظر می‌رسد که اولاً فرمود که این موجود خاکی جانشین من است و کل الصید فی جوف الفراء، برای این که این کلمه ظاهر است که این موجود مظهر الهی است و نمونه‌ای از قدرت و هم رحمانیت و احاطه حق متعال، به حدی که مناسب با تربیت بشری و تکمیل نفوس انسانی است.

و دیگر این که به این عرضه و گزارش، حق متعال اجازه می‌دهد که ملائکه نقطه ابهامی را که در دل دارند بیان نموده و کشف راز را از حق متعال بخواهند.

نکته دوم: اینکه آنچه ملائکه گفتند، ظاهراً در اعتراض به حق متعال نیست بلکه بعید نیست که بیان جهل خود را نموده باشند که ما نمی‌دانیم آیا با وجود این که طبعاً خلقت موجود خاکی مستلزم فساد و فتنه می‌باشد، اراده‌داری این موجود را ولو این که خود خلیفه ذات تو است ایجاد نمایی و در این مصلحت است یا آن که این استلزام را خنثی‌خواهی فرمود و اعمال قدرتی‌خواهی فرمود که موجود بشری جز صلاح و ملایمت و حکمت چیزی از او سر نزنند.

بنابراین جمله انی اعلم ما لاتعلمون توطئه برای جواب است، نه این که خود مستقلاً جواب باشد که لازمه آن این باشد که ملائکه خود را آگه به اسرار می‌دانستند و ادراک می‌کردند که خلقت بشری مستلزم فساد است و مصلحتی که تدارک آن را بکند ندارد و این مطلب با شان فرشتگان، آن هم جمیع آنان یا عده بسیار زیادی از آنان مناسبت ندارد. شاید آن‌ها احتمال می‌دادند که همین وجود مظهر الهی بدون این که عالم به اسماء باشد کافی است برای تدارک فساد بشرهای دیگر و دیگر یک

سعه روحانی که احتمال بدهند که تدارک از لحاظ دیگری باشد نداشتند و حق متعال به این جمله، آنان را متذکر نمود که مصلحت خلقت خلیفه، منطبق بر حدود فکر فعلی شما نیست، چون احتمالات نیز از لحاظ سعه تابع قدرت درک است.

و شاید از جمله شریفه ان کنتم صادقین استفاده شود که مقصود آنان این بود که ما ملائکه آن تسبیح شایسته مقام ذات احدیت را انجام می‌دهیم و موفق به تقدیس نیز خواهیم شد و مقصود از عرض اسماء این است که آنان با توجه به جهل به اسماء متوجه شدند که آن تسبیح و حمد و تقدیس متوقف بر ادراک حقایق است و بدون آن، تا آن درجه‌ای که برای آدم میسور است برای آنان میسور نیست.

نکته سوم: اینکه مستفاد از آیه چنین است (چنان چه گذشت) که ملائکه پس از تعلیم از آدم هم، مانند آدم نشدند که همان احاطه‌ای را که حق متعال نصیب آدم فرموده است آنان نیز دارا شده باشند والا رفع ابهام نمی‌شد چون به واسطه احاطه‌ای که دارا شدند ولو این که از آدم فرا گرفتند می‌توانستند تقدیس و تسبیح شایسته را انجام بدهند، بدون این که فساد در بر داشته باشد و درک این مطلب محتاج تامل دقیق است.

نکته چهارم: اینکه شبهه‌ای نیست که ظاهر آیه شریفه انی جاعل فی الارض خلیفه این است که این خلیفه از طرف خود حق متعال است نه مقصود خلافت و جانشینی موجود سابق باشد چنان چه در بعضی از کتب تفسیر هست. برای این که اگر از کسی ذکری در کلام نباشد جز ذات حق متعال، شبهه‌ای نیست که هر اهل‌لسانی ادراک می‌کند که مقصود این است که خلیفه از جانب خود قرار می‌دهم، مثل این که کسی بگوید من فلانی را جانشین قرار دادم یا وکیل یا نایب قرار دادم یا فلانی را والی یا متولی قرار دادم و این آیه شریفه مانند آیه شریفه یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق (ص ۲۶/۳۸) می‌باشد نه مانند آیه شریفه ثم جعلناکم خلافت فی الارض من بعدهم. (یونس ۱۴/۱۰) چون در آیه دومی، مقامی که صلاحیت داشته باشد که موجودات بعدی از آن مقام خلافت داشته باشد در کلام موجود است.

نکته پنجم: این است که چون حق متعال به همه موجودات نزدیک است و هو علی کل شیء شهید (سبأ/۳۴) و بكل شیء محیط (فصلت/۵۴/۴۱) لذا خلافت به اعتبار نقص بشری است که همه افراد بشر آن صلاحیت را ندارند که کسب فیض از حق متعال بنمایند، به این معنی که عنایات خاصه تشریحی



دلالت بر حقانیت مذهب شیعه دارد و تقریب دلالت آن از جهاتی است:

اول این که جمله شریفه انی جاعل فی الارض خلیفه جمله اسمیه است و دلالت بر دوام و ثبات دارد و مانند انی اجعل، یا جعلت، نیست. مثل این که بگوییم خداوند عالم یا قادر است یا حی است که همین طور بگوییم خداوند فراردهنده خلیفه است. ظاهر این است که این فرار همیشه خواهد بود و مخصوص به زمان محدودی نیست و چنان نیست که لغت جعل ظهور در حدوث و ابتداء داشته باشد مانند آیه شریفه و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفرو الی یوم القیامه. (آل عمران ۵۵/۳)

دوم از لحاظ فهم فرشتگان، به جهت این که اگر در یک زمان محدودی بود، منجر شدن جعل خلیفه در یک زمان مخصوص به فساد و خونریزی معلوم نیست. این که ملازم با خونریزی است، ملایکه فهمیدند این رشته سر دراز دارد و همواره حق متعال در زمین خلیفه خواهد داشت و تا زمین هست و وجود دارد، بشر و خلیفه نیز وجود دارد و این سم از خلقت و آفرینش مستلزم فساد است.

سوم این که آیات شریفه قریب به تصریح است که حق متعال فرشتگان را اقتناع فرمود به این که در مقابل فساد و خونریزی بشر چیزی که تدارک می‌کند آن را، همان وجود موجودی است که گذشته از این که جانشین و مظهر اسماء و صفات الهی است دارای علم جمیع اسما و حقایق می‌باشد و صرفاً از باب این که از این اسما حقایقی مکشوف می‌شود، نیست علی‌الظاهر. برای این که در این جهت عالم بودن خلیفه به اسما مدخلیت ندارد، بنابراین علت جعل خلیفه این است که به واسطه مقام شامخ، تدارک شر قلیل خواهد شد، شاید به این نحو که: اولاً خود خلیفه که دارای چنین علم و چنین توانایی می‌باشد تا حدی جلوی مفساد را خواهد گرفت. ثانیاً اشخاص کاملی تربیت می‌کند یا تا حدی نفوسی را به مراتب مختلفه‌ای که دارند تربیت می‌فرماید به واسطه یا بلاواسطه که به واسطه دارا بودن شمه‌ای از کمالات و صفات حسنه از فساد دور و بر کنار بوده بلکه خود از وجود فساد یا افزایش آن جلوگیری می‌نمایند.

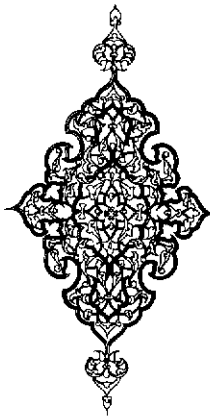
ثالثاً خود چنین وجود با برکتی که عده‌ای نیز افراد صالح و شایسته تربیت می‌نمایند در مقابل فساد و خونریزی، از قبیل خیر کثیر است که با وجود آن وجود شر قلیل را تجویز می‌کند پس بعید نیست که شمه‌ای از معالم این خلیفه الهی به غیر او از موجودات بشری دیگر به واسطه او برسد که علم اسماء تا حد نازل تری در سایر نفوس صالحه باشد. رزقنا الله ذالک ان شاء الله تعالی.

بنابراین اگر فساد و خونریزی صدر اول خلقت باید تدارک شود به وجود خلیفه که عالم به علم اسماء است، فساد در این اعصار به طریق اولی، نیاز به وجود خلیفه آگاه به اسما دارد، برای این که فساد صدر اول این بود که مثلاً یک برادر، برادر دیگر را راجع به یک موضوع مختصری مثلاً به قتل می‌رساند، چنان چه در داستان پسران آدم مذکور است ولی فساد در این عصر به انفجار بمب‌های اتمی است که با یک بمب در جنگ بین‌المللی گذشته شهر هیروشیما در ژاپن به کلی ویران شد و آن چه در خاطر است علی‌الظاهر حدود صد هزار نفر یک مرتبه به قتل رسیدند و شاید معادل همین مقدار به تدریج دارفانی را

و آن چه که دخالت در سیر بشر و افراد مستعد به طرف کمال مطلوب داشته باشد لازم است به توسط یک فرد عالم به حقایقی باشد که با آن جنبه ارتباط با حق اخذ نمود و به جنبه ارتباط به خلق ابلاغ فرماید و ظاهراً صدق عنوان خلافت به این اعتبار است.

نکته ششم: اینکه قدر متیقن از دلالت آیه شریفه به حسب ظاهر، این است که این خلیفه و جانشین، همان قدرت و توانایی الهی را باذن و اعطائه و قیمومیت تا حدی که دخالت در تکمیل نفوس مستعد دارد، دارا می‌باشد و در هر عصری به مصالح بندگان خدا قیام می‌کند چه ظاهر باشد و حکومت ظاهری داشته باشد یا ظاهر باشد بدون حکومت یا آن که از انظار نوع مردم غایب باشد.

نکته هفتم: اینکه ظاهر آیه شریفه این است که همواره یک جانشین باید در روی زمین باشد برای این که کلمه خلیفه مفرد است و ظاهر این است که تالی آن علامت وحدت می‌باشد مانند حق متعال که یکی است خلیفه او نیز یکی است و اگر احتیاج به اعوان و انصار داشته باشد برای آن مقصدی که باید به حسب اراده حق متعال دنبال کند خود به حسب مصلحت که آن خود نیز متخذ از سرچشمه علم الهی است انتخاب می‌کند. چنانچه مسلم است که در این عصر حضرت خلیفه‌الله اعظم اعوان و انصاری دارند که در مواقع مقتضی به مصالح عباد و بندگان شایسته حق که صلاحیت تکمیل دارند، قیام می‌فرمایند. پس از آن معلوم شد که ظاهر آیه شریفه مذکوره این است که مقصود قرار دادن خلیفه از طرف خود حق متعال است و نیز این جهت معلوم شد که ظاهر خلافت، دارا بودن تمام جهاتی است که از طرف او خلیفه می‌باشد نسبت به جهتی که جعل خلافت شده است و البته خلافت در کره زمین است و قدر متیقن آن، اموری است که مربوطه به صلاح نفوس مستعد است و دخالت در تکمیل نفوس بشری دارد و احتمال دارد که جمیع امور مربوط به زمین ولو امور تکوینی آن مربوط به اختیار خلیفه‌ای باشد که من جانب الله تعالی در موقع مقتضی افاضه فرماید و مقتضای اطلاق خلافت، این است که همان طوری که مردم از حق متعال می‌خواهند حوایج خود را و خواسته‌های خود را، می‌توانند از خلیفه بخواهند که خود انجام دهد به اذن تعالی یا شفاعت نماید حضرت حق متعال و او از خدا بخواهد. بعد از معلوم شدن این دو جهت، اینک به عونه تعالی اثبات می‌کنم که آیه شریفه بدون احتیاج به هیچ تفسیر و تاویلی به حسب ظاهر خود





وداع کردند و در اثر مسمومیت حاصله از بمب مذکور مردند. چهارم حکم عقل غیر مستقل برای این که اگر فرضاً عقل درک نکند که لازم است حق متعال واسطه بین خود و خلق خود قرار دهد ولی پس از آن که خدا این واسطه را فی الجمله قرار داد، عقل به طور یقین درک می کند که اگر مصلحت ایجاب می کند فرق بین زمان آدم و زمان داود که حق متعال می فرماید: یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق (ص ۲۶/۳۸) یا از منته دیگر مسلماً نمی باشد بلکه هر قدر آمار افراد بشری رو به زیادتی می رود عقل حکم می کند که احتیاج به خلیفه زیادتر خواهد بود و در این جهت هیچ شبهه ای نیست.

البته چنان چه در کتب کلام مذکور است، تقریب حکم عقل را علی وجه الاستقلال از باب قاعده لطف نموده اند و این غیر استدلال به آیه شریفه است. پس واضح شد دلالت آیه شریفه بر حقانیت مذهب شیعه که معتقدند همواره خلیفه الهی موجود است.

از آقای کرین استاد دانشگاه فرانسه در یکی از کنفرانس ها گفته اند: که ایشان مذهب شیعه را بر سایر ادیان و مذاهب ترجیح داده اند و آن را اختیار نموده اند، برای این که فقط مذهب شیعه است که اساس آن، بر ادامه فیض از جانب پروردگار است و این بر طبق عقل سلیم است. ایشان سال ها بود با یکی از علمای شامخین قم یعنی مفسر المیزان جناب آقای حاج میرزا محمد حسین طباطبایی مذاکراتی راجع به مذهب شیعه داشتند ظاهراً دو ماه یک مرتبه از پاریس می آمد و ایشان هم از قم به تهران می رفتند و مذاکراتی در این باره می نمودند و علی الظاهر بعضی از مذاکراتشان به طبع رسیده است. آقای طباطبایی نقل می کردند که آقای کرین می گفتند: در موقع راز و نیاز با حق متعال دعاها را متقول از امام زمان و خلیفه الرحمان را می خوانیم. علی الظاهر آقای کرین اولاً اعتقاد به امام زمان پیدا کرده اند و از راه اعتقاد به وجود مقدس ایشان شیعه و مسلمان شده اند، ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم.

خلاصه کلام آیه شریفه دلالت غیر قابل انکار دارد بر این که همواره در روی زمین خلیفه ای که عالم به جمیع حقایق باشد خواهد بود و آن هم به وصف وحدت، وجود دارد و قابل تعدد نیست و این همان اساس مذهب شیعه است و تعجب این است که در مجموعه کتاب نهج الحق مرحوم علامه حلی و دلائل الصدق مرحوم مظفر، صد آیه برای ولایت ذکر شده است و استدلال به این آیه شریفه نشده است ولی در احادیث اشاره به آن شده است چنان چه در زیارت جامعه می فرماید: ورضیکم خلفاء فی ارضه^۱. در کافی از حضرت ابوالحسن الرضا (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: الاثمه خلفاء الله عزوجل فی ارضه.^۲ وعن امیرالمؤمنین: اللهم انک لاتخلی ارضک من حجه لک علی خلقک^۳. و در کافی بابی به این عنوان دارد که زمین خالی از حجت نخواهد بود^۴ و باب دیگری که اگر جمعیت زمین دو نفر باشند یکی از آنان حجت خواهد بود^۵ و در روایت صحیح از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) رسیده است که: تکون الارض لیس فیها امام؟ قال: لا، قلت: یکون امامان؟ قال: لا، الا واحدهما صامت^۶. امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن فرمایشاتی که به کمیل

فرمود، می فرماید: اللهم بلی لاتخلوا الارض من قائم لله بحجه اما ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً تا آن جا که در وصف حجج طاهرين می فرماید: صحبوا الدنيا با بدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه والدعاء الی دینه^۷. در آخر کلام خود حضرت امیر که از اصفیاء خلفای حق است اظهار اشتیاق به دیدار خلفای الهی می کند با آن که خلیفه ای مانند پیغمبرالله را مشاهده فرموده است و دو نفر از فرزندان خود نیز خلیفه الهی می باشند، باز اظهار اشتیاق می کند. آری قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری. ما که کم تر از پشه هستیم چه می دانیم حقیقت خلافت الهی چیست. ما اهل دنیا جز حرص برای جمع اموال و حرص در کسب جاه و حیثیت و قدرت و تسلط بر مردمان بی نوا، چیز دیگری درک نمی کنیم و اگر گاهی هم صحبت کنیم یا این مطالب را بشنویم یک مفاهیمی است که هیچ در روح ما وارد نمی شود، مانند علوم غریبه است برای کسانی که آشنایی ندارند و عجب این است که می بینیم که هر چه مال روی هم انباشته کنیم چیزی نصیب ما نخواهد بود مگر همان مقداری که می خوریم و تبدیل به قازورات می کنیم و همان مقداری که می پوشیم و یا مسکنی که از سرما و گرما ما را محافظت نماید، زیاده بر آن وزر و وبال و ناراحتی می باشد و باعث حسد عده دیگری از احمق ها خواهد بود و برای مراقبت آن و بهره برداری از آن، باید شب و روز زحمت و مرارت منت دونان و مخاصمه با آنان و غیر آنان نمود و از آن بدتر جاه و مقام است که دگر زبان و بیان و بنان عاجز از ناراحتی های حب جاه می باشد و مقدار زیان این صفت چه مقدار است، خدا می داند. اجمالاً این همه خون ریزی ها و ظلم ها که می بینیم این جنگ بین المللی اول و دوم که در عمر کوتاه ما واقع شد، جز معلول گند دماغ چند نفر جاه پرست نبود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

خلاصه، ارتباط با خدا و در سایه او ارتباط با خلیفه حق متعال که دست انسان را بگیرد و به عوالم الهی سیر بدهد، یک درک دیگر و چشم و مغز دیگری می خواهد. حق متعال اصل قابلیت این جهت را در وجود افراد بشر قرار داده است ولی چشم تنگ و جهالت بی حد انسانی است که به واسطه دوختن چشم به این دنیای متعفن خود را از سعادت محروم می کند.

پاورقی:

۱. مجلسی، بحار الانوار، ۱۲۹/۱۰۲، ج ۴.

۲. کلینی، کافی، ۱۹۳/۱، ج ۱

۳. همان، ص ۱۷۸، ج ۷

۴. همان، ص ۱۷۸.

۵. همان، ص ۱۷۹.

۶. همان، ص ۱۷۸، ج ۱، عن الحسن بن ابی العلاء قال:

قلت لابی عبدالله (علیه السلام): تکون الارض....

۷. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، صبحی صالح.